

## تحلیل محتوایی روایت عمر بن حنظله در اثبات ولایت فقیه

محمدصادق آسیم<sup>۱</sup>، محمد قاسمی<sup>۲</sup>

- ۱- دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم، دانشجوی مقطع دکتری فقه روابط بین الملل دانشگاه بافرالعلوم، قم، ایران.
- ۲- پژوهشگر پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام، قم، ایران.
- ۳- استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، استادیار گروه علوم سیاسی موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران.

✉ نویسنده مسئول. ایمیل: [asim111@chmail.ir](mailto:asim111@chmail.ir)

### چکیده

پژوهش حاضر با هدف تبیین ابعاد محتوایی و دلالتی «صحیحۀ عمر بن حنظله» در موضوع نصب عام فقیه و قلمرو اختیارات وی سامان یافته است. مسئله اصلی تحقیق، واکاوی این چالش است که آیا مدلول روایت مذکور، منحصرأ بر مقام قضاوت و تحکیم دلالت دارد یا ظرفیت اثبات ولایت سیاسی و زعامت اجرایی را نیز داراست؟ بر این اساس، سوال اصلی پژوهش چنین صورت‌بندی شده است: «مؤلفه‌های معناشناختی و قرائن سیاقی در روایت عمر بن حنظله، چگونه بر تفویض توأمان منصب قضاوت و حاکمیت (اجرا) به فقیه دلالت می‌کنند؟» فرضیه تحقیق بر این پایه استوار است که با وجود خصوصیت سؤال در اختلافات، عموم جواب امام (ع) و به‌ویژه تعبیر محوری «جعلته علیکم حاکماً»، بر نصب مقام ولایی فراگیر دلالت دارد که شامل تمام شئون حکومتی است. این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از تحلیل محتوای متون فقهی و قرائن تاریخی، به بررسی محورهای دلالتی روایت پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اولاً، عطف «سلطان» بر «قضاة» در متن روایت، نشان‌دهنده اراده مجموعه قدرت (اجرا و قضا) است؛ ثانیاً، واژه «حاکم» در لغت و عرف زمان صدور، اعم از «قاضی» بوده و با حرف جرّ «علی» ظهور در استیلا و ولایت سیاسی دارد. همچنین، نتایج تحقیق گویای آن است که چالش‌هایی نظیر «تحدید زمان به عصر حضور» یا «شرط رضایت طرفین»، با تحلیل استنادی امام (ع) به آیات قرآن و سازوکار ترجیح (افقهیت و عدلیت)، مرتفع گشته و استمرار نصب عام فقیه برای اعصار آینده به عنوان جایگزین مشروع نظام طاغوت اثبات می‌گردد.

واژگان کلیدی: ولایت فقیه، عمر بن حنظله، قضاوت، حاکم

### اطلاعات انتشار

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۳/۲۵

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۱۱/۲۹

تاریخ انتشار:

۱۴۰۴/۱۲/۲۷

# Content Analysis of the Narrative of Umar ibn Hanzala in Proving the Guardianship of the Islamic Jurist

Mohammadsadegh Asim<sup>1✉</sup> and Mohammad Ghasemi<sup>2</sup>

1- Imam Sadegh Research Institute, Qom, Iran.

2- Department of Political Science, The Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran.

✉ Corresponding Author. Email: [asim111@chmail.ir](mailto:asim111@chmail.ir)

## Abstract

Culture, as the foundational infrastructure of collective identity and the basis of social order, plays a decisive role in shaping value orientations and the patterns of life within societies. The rapid acceleration of media, communication, and technological developments in recent decades has transformed the cultural environment into a complex and multilayered arena, thereby intensifying the need for strategic, effective, and justice-oriented cultural management. The cultural ideas of Ayatollah Khamenei (May His Eminence's Shadow Endure), with their emphasis on cultural independence, social justice, and the safeguarding of Iranian-Islamic identity, offer a conceptual framework for reforming and enhancing cultural governance.

The present study, using a mixed methodology (thematic analysis alongside policy analysis), examines the cultural policy orientations emphasized by him and extracts the justice-oriented governing principles of cultural management. The findings indicate that the existing gap between the current cultural situation and the envisioned ideals stems less from a shortage of resources and more from weaknesses in policymaking, institutional incoherence, and insufficient attention to authentic cultural values. The results demonstrate that the systematic application of the Leader's cultural guidelines can facilitate the design of an efficient model of cultural management, strengthen policy coherence, and realize cultural justice in its distributive, structural, and participatory dimensions.

Received: 2025/06/15

Accepted: 2026/02/18

Published: 2026/03/18

**Keywords:** cultural management, cultural policy, cultural justice, cultural principles, the Leader's cultural thought

## سؤال اصلی

ابعاد محتوایی روایت عمر بن حنظله در دلالت بر نصب فقیه به عنوان حاکم جامعه اسلامی چیست؟  
برای تحقیق حاضر سه سوال فرعی میتوان در نظر گرفت که هر گفتار پاسخ جامعی به آن سوال است: اولاً آیا کاربرد واژه «حکَم» در کلام امام صادق (ع)، با توجه به بافتار صدور روایت، تداخلی با اثبات منصب «زعامت سیاسی» برای فقیه دارد؟ و ثانیاً تقابل دلالتی میان «حاکم» در روایت عمر بن حنظله و «قاضی» در روایت ابی خدیجه، چگونه مرز میان منصب قضاوت و ولایت عامه را تبیین می‌کند؟ و ثالثاً چالش‌های ناشی از «تعدد فقها» و «شرایط فقیه» در عصر حضور، چه تأثیری بر فعلیت یا شأنتِ نصب عام فقیه در مقام اجرایی داشته است؟

## اهداف تحقیق

پژوهش حاضر با هدف محوری تبیین دلالت محتوایی «صحیحۀ عمر بن حنظله» بر نصب فقیه به عنوان حاکم و زمامدار جامعه اسلامی سامان یافته است. در راستای تحقق این هدف و پاسخ‌گویی به پرسش‌های تحقیق، سه هدف فرعی دنبال می‌شود: نخست، واکاوی معناشناختی واژگان کلیدی (حکم، حاکم و جعل) جهت اثبات تفویض توأمان مقام قضا و اجرا؛ دوم، ارائه پاسخ مستدل به تشکیک‌های محتوایی منتقدان، به‌ویژه در موضوع حصر خطاب به عصر حضور و محدودیت شمول بر شیعیان؛ و سوم، تبیین عقلانی و نقلی سازوکار نفی تعدد حکام در عصر واحد، بر پایه اولویت‌های منصوص در ذیل روایت همچون افضلیت و عدلیت.

## پیشینه پژوهش

مقالات و متون علمی متفاوتی درباره روایت عمر بن حنظله در اثبات ولایت فقیه به بحث پرداخته‌اند که در جدول ذیل ارائه شده است.  
در حالی که پژوهش‌های پیشین در حوزه فقه سیاسی، صحیحۀ عمر بن حنظله را به عنوان رکن‌ترین مستند نقلی در اثبات نظریۀ ولایت فقیه

در عرصه فقه شیعه، مفهوم ولایت فقیه به عنوان امتداد ولایت معصومین (ع) در عصر غیبت، یکی از بنیادی‌ترین اصول حکومت اسلامی است که بر پایه روایات معتبر استوار شده و نقش کلیدی در اداره جامعه اسلامی ایفا می‌کند. این مفهوم، نه تنها به عنوان یک نظریه سیاسی-فقهی، بلکه به مثابه چارچوبی برای حفظ احکام الهی و جلوگیری از سلطه طاغوت، مورد توجه فقها قرار گرفته است. با تمرکز بر روایت عمر بن حنظله - که از مشهورترین صحاح در باب قضاوت و حکومت است - این پژوهش به بررسی دلالت‌های آن بر ولایت عامه فقیه می‌پردازد، جایی که امام صادق (ع) با نهی مطلق از رجوع به حاکمان و قضات جور، فقیه واجد شرایط را به عنوان حاکم منصوب می‌فرماید و شئون قضاوت، اجرا و زمامداری را به او تفویض می‌نماید. مبانی نظری این تحقیق بر پایه نظریه نصب الهی ائمه (ع) و تفویض آن به فقیه استوار است، که روایت مذکور را به عنوان شاهدهی بر حرمت تأیید قدرت‌های غیرالهی و وجوب اطاعت از فقیه تفسیر می‌کند.

با وجود دلالت‌های ظاهری روایت عمر بن حنظله بر ولایت فقیه، تفاسیری وجود دارد که دامنه آن را به قضاوت تحکیم یا حکمیت خصوصی محدود می‌سازد، که این امر می‌تواند به تضعیف مبانی فقهی حکومت اسلامی منجر شود. بررسی دقیق این روایت ضروری است، زیرا نه تنها سکوت دین در امور سیاسی را رد می‌کند، بلکه مبنایی مستحکم برای اثبات ولایت فقیه فراهم می‌آورد و از پیروی غیرفقیهان به عنوان منافی ایمان جلوگیری می‌نماید؛ اهمیت آن در عصر حاضر، تقویت پایه‌های نظری نظام جمهوری اسلامی و پاسخ به شبهات معاصر است.

پژوهش حاضر با هدف بنیادی و ماهیت توصیفی-تحلیلی سامان یافته است. ابزار گردآوری اطلاعات، فیش‌برداری از متون فقهی، روایی و منابع کتابخانه‌ای است. روش تجزیه و تحلیل اطلاعات، «تحلیل محتوای کیفی» است که در آن با تمرکز بر متن صحیحۀ عمر بن حنظله، مؤلفه‌های دلالتی استخراج و با رویکردی انتقادی در برابر دیدگاه‌های معارض، تحلیل شده‌اند.

عنوان مقاله	نویسندگان	خلاصه کلیدی	محل و سال انتشار
دلالت مقبوله عمر بن حنظله در اثبات ولایت فقیه با تکیه بر اقوال فقها (مطالعه موردی دیدگاه‌های آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله خوئی و امام خمینی)	صیادی سمیه، میراحمدی عبدالله	بررسی سندی و دلالتی روایت؛ آیت‌الله خوئی ولایت مطلقه را نمی‌پذیرد اما ولایت در امور اجتماعی را تأیید می‌کند. آیت‌الله خوانساری آن را محدود به قضاوت می‌داند.	کلام کوثر، ۱۳۹۸
واکاوی دلالت مقبوله عمر بن حنظله بر ولایت فقیه	علی نصرتی، محمدحسن قاسمی، سید ابوالقاسم حسینی زیدی	رجال سند ثقه‌اند؛ دلالت بر ولایت مطلقه فقیه درست است. چهار دیدگاه از گستره ولایت استخراج شده.	فقه حکومتی، ۱۳۹۹
سیری در مبانی و ادله ولایت فقیه	عبدالله جوادی آملی	روایت مقبوله عمر بن حنظله به عنوان دلیل نقلی اصلی؛ از دیدگاه روایات.	حکومت اسلامی، ۱۳۷۵
بررسی و نقد دیدگاه مرحوم غروی در تضعیف و رد مقبوله عمر بن حنظله	محمدرضا حاج اسماعیلی زهرا ترک لادانی	روایت برای رفع تعارض احادیث است و بر ولایت دلالت دارد.	حدیث و اندیشه، ۱۳۹۹
بازپژوهی مقبوله عمر بن حنظله و تأثیر آن بر استنباط فقهی با تکیه بر آرای امام خمینی (ره)	سعید نظری توکلی فاطمه سادات مرتضوی	تبارشناسی روایت در اسناد فقهی و جایگاه آن در نزد علمای متاخر	متین، ۱۴۰۲

اشکالات محتوایی بر روایت در سه ساحت کلیدی دسته‌بندی می‌شوند: نخست، در ساحت لفظی و واژگانی، ایراداتی که در خصوص دلالت واژه‌های کلیدی چون «حَکَمَ» (به عنوان قاضی تحکیم و نه حاکم عام) یا «جعل» (به عنوان صرف تخصیص و نه نصب) مطرح شده‌اند، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند. دوم، در ساحت معنایی و ارتباط دلالتی روایت، ابهامات مربوط به گستره شمول نصب، از جمله محدودیت خطاب «منکم» به فقهای شیعه یا تحدید حکم به عصر حضور و فقدان شمول بر اعصار آینده، به چالش کشیده می‌شوند. و سرانجام، در ساحت تعارضات و موانع گستره شمول، به چالش‌های بنیادی تری مانند ناسازگاری شرط «رضایت» طرفین نزاع با اطلاق حاکمیت فقیه، تحلیل مسئله تقیه به عنوان مانع تشریح یا اجرا، و تبیین لزوم نفی تعدد حکام در یک عصر و جلوگیری از هرج و مرج پرداخته می‌شود.

## گفتار اول: واژه کاوی و تثبت معنایی روایت در اثبات ولایت فقیه

### ۱. تحلیل کاربرد «حَکَمَ» در صحیح و عدم منافات آن با زعامت عامه

در تحلیل روایت عمر بن حنظله گاه این پرسش مطرح شده است که اگر هدف امام علیه‌السلام تعیین فقیه به عنوان زمامدار و مدیر امر جامعه بود، چرا در عبارت «فَلْيُرْضَوْا بِهِ حَكَمًا» از واژه «حَکَمَ» بهره برده و تعبیر روشنی همچون «وَأَلِيًّا» را که در روایات به معنای زمامدار به کار می‌رود، استعمال نکرده است؟ به بیان دیگر، «حَکَمَ» در عرف به کسی گفته می‌شود که میان دو طرف درگیر در یک نزاع مالی داوری می‌کند، در حالی که زمامدار، شأنی بسیار فراتر از حل اختلافات دو فرد دارد و متکفل اداره تمام شئون جامعه است. بنابراین اگر مقصود امام نصب فقیه بر مقام ولایت سیاسی بود، ظاهر عبارت «حَکَمًا» آن را تأیید نمی‌کند.

اما دقت در ساختار روایت و جایگاه واژگان نشان می‌دهد چنین برداشتی ساده‌سازی یک‌سویه از متن است. استعمال لفظ «حَکَمَ» به هیچ‌وجه با اراده ولایت و زعامت عمومی منافات ندارد؛ زیرا یکی از شئون بدهی زمامداری، مرجعیت در فصل خصومت و برقراری عدالت در روابط اجتماعی است. از آنجا که امام علیه‌السلام در مقام بیان وظیفه مردم در خصوص رفع اختلافات بوده‌اند، طبیعی است که در همین زمینه سخن گفته و فرموده‌اند اگر در میان شما نزاعی پیش آمد، باید به کسی رجوع کنید که صلاحیت شرعی دارد و او همان فقیه منصوب از سوی ماست. تصریح به این شأن به معنای نفی شئون دیگر نیست؛ بلکه اشاره به جزء، همواره ملازم با نفی کل نیست.

واکاوی کرده‌اند، اما مرور نظام‌مند آثار گذشته نشان می‌دهد که این متون عمدتاً بر «اثبات کلی دلالت» یا «گزارش اقوال فقها» متمرکز بوده‌اند. تفاوت بنیادین و ضرورت پژوهش حاضر در آن است که برخلاف آثار سلف، به دنبال تبیین «جامع و ساختاریافته» تمامی چالش‌های دلالتی در سه ساحت کلیدی واژگانی، معنایی و تعارضات اجرایی است؛ خلائی که در مطالعات پیشین زمینه‌ساز بروز تفاسیر تقلیل‌گرایانه و محدودسازی دایره ولایت به «قضاوت صرف» شده است.

نوآوری این تحقیق در آن است که با بهره‌گیری از روش «تحلیل محتوای کیفی» و کالبدشکافی دقیق تعبیری همچون عطف «سلطان و قضاة» و ظرفیت‌های دلالتی واژه «حاکم»، به واکاوی با انگاره‌هایی می‌پردازد که با استناد به ظواهر اولیه و دلالت‌های منسوخ، در صدد تضعیف بنیان‌های نظری نصب عام فقیه هستند. در واقع، این نوشتار با ارائه قرائن متعددی همچون «تعلیل عام برای مصداق خاص» و واکاوی مکانیزم‌های نفی تعدد حکام (افقهیت و اعدلیت)، پاسخی جامع به شبهات ناظر بر «حصر خطاب به عصر حضور» و «شرط رضایت طرفین» ارائه می‌دهد. بدین‌سان، تحقیق حاضر با عبور از توصیف‌های سطحی، به لایه‌های عمیق ساختار قدرت سیاسی در روایت نفوذ کرده و با اثبات تفویض توأمان مقام قضا و اجرا، نظامی منسجم برای صیانت از حقوق عامه و اقامه عدل در عصر غیبت ترسیم می‌نماید که پیش از این در قالب یک الگوی واحد و چندبعدی مورد مذاقه قرار نگرفته بود.

## محور اشکالات و پاسخ‌ها

دلالت روایت عمر بن حنظله بر نصب عام فقیه برای هر دو منصب قضاوت و اجرا (حاکمیت) تأکید دارد. اگرچه سؤالی که راوی (عمر بن حنظله) مطرح می‌کند، مشخصاً درباره اختلاف در میراث یا بدهی و رجوع به «سلطان و قضاة» جور است، اما مدلول روایت از دایره این خصوص فراتر می‌رود. اولاً پاسخ امام صادق (ع) متضمن یک حکم کلی و عمومی است؛ ثانیاً، سؤال با حرف عطف «واو» (سلطان و قضاة) مطرح شده و از این عطف برمی‌آید که مراد، مجموعه قدرت طولی حاکمان (اجرا) و قضات (فصل خصومت) بوده است، و رجوع به حاکمان و قضات جور مطلقاً و در هر موردی، به دلیل مأذون نبودن از جانب خداوند، حرام و مذموم اعلام شده است. ثالثاً، حکم کلی آیه شریفه که امام (ع) به آن استناد کرده‌اند، جاودانی و نامحدود به عصر خاصی است. رابعاً، تعیین مرجع امور صراحتاً بر لزوم فقهت، روایت‌دانی و صاحب‌نظر بودن در احکام الهی تأکید می‌کند. در نهایت و مهم‌تر از همه، عبارت محوری «إِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» (او را بر شما حاکم قرار دادم) به وضوح بر تفویض توأمان مقام قضاوت و اجرا (زمامداری) به فقیه دلالت دارد که این نصب عام، پاسخ شرعی و جایگزین رجوع به حکام و قضات جائر است.

ردیف	محور اشکال	شرح و تبیین
۱	عدم شمولیت پاسخ	پاسخ امام (ع) فراتر از مورد سؤال (ارث و دیون) بوده و متضمن یک حکم کلی و عمومی است.
۲	تحلیل واژگانی (عطف)	عطف «سلطان» بر «قضاة» نشان‌دهنده شمول حکم بر هر دو دستگاه اجرایی (قدرت طولی) و قضایی (فصل خصومت) است.
۳	استناد قرآنی	تمسک امام به آیه شریفه نفی رجوع به طاغوت، دلالت بر حکمی جاودانه و فراتر از عصر حضور دارد.
۴	توصیف مرجع	تأکید بر لزوم فقهت، روایت‌دانی و صاحب‌نظری، معیارهای نصب عام را تبیین می‌کند.
۵	عبارت محوری	جمله «إِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» صراحت در تفویض توأمان مقام قضاوت و زمامداری دارد.

به بیان دیگر، بیان امام ناظر به مصداق خاصی از وظایف فقیه است، نه اینکه وظایف او را منحصر در همان معرفی کند. بر همین مبنا، آوردن تعبیر «والیاء» ضرورتی نداشت؛ زیرا روایت در مقام شرح تمام قلمرو ولایت فقیه نبود، بلکه تنها در بستر حلّ مخاصمات، مردم را از مراجعه به قضات جور بازمی‌داشت و مرجع صحیح را معرفی می‌کرد. بنابراین انتخاب واژه «حکماً» نه با نصب ولایت سازگار نیست و نه نشانه‌ای بر نفی زعامت فقیه محسوب می‌شود، بلکه کاملاً منطبق بر زمینه‌ای است که امام علیه‌السلام در آن سخن می‌گفتند و تنها یکی از شئون ولایت را برجسته ساخته است.

## ۲. تحلیل تقدم حکمیت بر حاکمیت در ساختار روایت

تکیه بر لفظ «حکماً» (در «فَلْيُرْضَوْا بِهِ حَكَمًا») به‌عنوان قرینه‌ای که از «حاکم» در جمله‌ی «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» معنای محدود «قاضی تحکیم» استخراج کند، نیز از منظر نسبتِ علت و معلول قابل تردید است. نگارش روایت طوری است که جمله‌ی «قد جعلته علیکم حاکماً» نقش تعلیل برای «فلیرضوا به حکماً» را دارد؛ یعنی چون من او را بر شما حاکم قرار داده‌ام، در فصل خصومت نیز باید وی را به‌عنوان حکم پذیرا باشید. این رابطه علت و معلولی کاملاً منطقی است؛ یکی از وظائف و شعب بارز حاکم، حلّ و فصل خصومات و قضاء است؛ بنابراین بیان مورد خاص (رضایت طرفین به حکمیت) در جمله‌ی نخست و بیان علت عام (نصب به‌عنوان حاکم) در جمله‌ی بعدی سازگاری دارد. این شیوه‌ی بیان — که علت عام را برای تأکید بر یک مصداق خاص می‌آورد — در محاورات و نصوص فقهی و نقلی شایع است و با لحاظ زمینه‌ی پرسش (اختلافات مالی و رجوع به قضات طاغوت) هیچ ناسازگاری نمی‌یابد؛ در واقع تعبیر «حاکم» و ذکر «حکم» در جمله‌ی دیگر نه در تعارض بلکه در نسبت علت-معلولی قرار دارند؛ امام، نصب حاکم را اعلام می‌کند و از مردم می‌خواهد که در موارد خصومت، همان منصب حاکم را به‌صورت حکمیت بپذیرند؛ زیرا قضاء از شئون حاکم است.

## ۳. بررسی گستره معنایی «حاکماً» بر پایه قرائن نحوی

### و سیاقی در آیات و روایات

یکی از اشکالات مطرح‌شده این است که در قرآن و احادیث متقدم، استعمال مشتقات «حکم» و «حاکم» غالباً به معنای «قضاوت» و «قاضی» رایج بوده است؛ مثلاً آیه شریفه «تَدُلُّوْا بِهَا اِلَى الْحُكْمِ» (بقره: ۱۸۸) و نیز برخی روایات که «الحکومه» را به معنای قضاء آورده‌اند، این دلالت لغوی و عرفی را تقویت می‌کنند. از این منظر استدلال می‌شود که در روایت عمر بن حنظله نیز کلمه «حاکماً» باید به معنای «قاضی تحکیم» تفسیر شود و نه «ولی/حاکم سیاسی»، و نباید فریب اشتقاق معاصر «حکومت = زمامداری» را خورد.

تحلیل کامل این اشکال و پاسخ مستدل بر چند محور زبانی، نقلی و حکمی استوار است که در ادامه یک‌پارچه عرضه می‌شود.

الف) معنای مشترک «حکم» و مشتقات آن و ضرورت قرینه  
واژه «حکم» و مشتقات آن در منابع عربی و نقلی دارای معانی متعددی است:

- پیشگیری از فساد و جلوگیری از تعدی؛
- قضاوت و فصل خصومت؛
- حلّ و فصل امور در معنی عام، نه منحصر به دعاوی؛
- سلطه، ولایت و سیطره (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۲: ۳۴۵؛ نشوان الحمیری، ۱۴۲۰ق: ۳۸۲).

بنابراین قرینه (حالیه یا مقالیه) برای اراده هر کدام از این معانی لازم است؛ نمی‌توان تنها بر «شیوع استعمال» در یک عرصه حکم کلی صادر کرد.

ب) قرائت صرفاً «قاضیانه» از قرآن و محدودیت استدلال آن  
اولاً خود لفظ «حاکم» به‌طور صریح در قرآن نیامده است؛ آنچه در قرآن وجود دارد — همچون «فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْحَقِّ» و مانند آن — مشتقات «حکم» است که غالباً به معنای قضاوت به کار رفته‌اند، اما این موارد نیز معمولاً یا با «بینکم» یا بدون اضافه «علی» بیان شده‌اند. از این گذشته، تنها به‌خاطر ورود یک مشتق از یک ریشه در معنای خاص در برخی آیات، نمی‌توان مفهوماً همه کاربردهای آن ریشه را به همان معنی محدود کرد.

ج) قرائن نحوی و معنایی در خود روایت عمر بن حنظله  
در متن روایت دو قرینه مهم وجود دارد که علیه حمل «حاکم» به معنای صرف «قاضی تحکیم» سخن می‌گویند:

اول آنکه صیغه اضافه «جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» با حرف جرّ «علی» سازگاری وصفی و معنایی قوی‌تری با معنای «ولایت/سلطه/حاکمیت» دارد؛ اگر مراد «قاضی» بود، طبیعی‌تر بود که عبارت با «بَیْن» یا بدون اضافه بیان شود. همچنین که صورت سؤال عمر بن حنظله صریحاً شامل مراجعه به «سلاطین و قضات جائر» است؛ اگر امام مرادش فقط معرفی قاضی تحکیم بود، بخش مربوط به سلاطین جور پاسخی نداشت و از نظر منطقی ناتمام می‌ماند.

د) دلائل نقلی تکمیلی: احادیث و کلام فقها بر گستره معنایی «حاکم»

نمونه‌های نقلی گواه‌اند که «حاکم» در منابع روایی گاهی به‌صراحت در معنای زمامدار و والی به کار رفته است:

- دعای منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «...یا حاکم یا قاضی...» که حاکم در کنار قاضی آمده و به معنای مطلق سلطه است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۲: ۳۹۹).
- روایت امام رضا علیه‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «الْمَلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ عَلَيْهِمْ» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۱۰۵).
- روایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله: «...حَاكِمٌ جَائِرٌ...» که حاکم در کنار آکل مال یتیم و شاهد زور آمده و به معنای سلطان جائر است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۲۵۴).

ه) همچنین فقهای بزرگ بر اعمیت «حاکم» از «قاضی» تصریح کرده‌اند:

- «فَإِنَّ الْحَاكِمَ أَعْمٌ مِنَ الْقَاضِيِّ فَمَقْتَضَىٰ إِطْلَاقَ الْحُكُومَةِ ثُبُوتَ الْوِلَايَةِ الْعَامَّةِ لِلْفَقِيهِ، فَإِنَّ الْحَاكِمَ هُوَ الَّذِي يَضْرِبُ بِالسَّيْفِ وَالسُّوْطِ» (لنگرودی، بی تا: ۲۸).
- «وَفَهْمًا مِنَ الْحَاكِمِ مَا هُوَ أَوْسَعُ مِنَ الْقَاضِيِّ بِكَثِيرٍ... وَلَا أَقَلُّ أَنْ الْفَهْمُ الْعُرْفِيُّ مِنَ الْحَاكِمِ هُوَ ذَلِكَ بِكُلِّ تَأْكِيدٍ» (صدر، ۱۴۲۰ق، ج: ۹: ۱۰۰).
- «فَإِذَا تَرَأَىٰ وَأَخَذَ بِحُكْمِ الْقَاضِيِّ فَهُوَ وَإِلَّا فَيَرْجِعُ الْأَمْرَ إِلَى الْحَاكِمِ لِإِجْرَاءِ هَذَا الْحُكْمِ وَإِنْجَازِهِ» (مرتضوی لنگرودی، بی تا، ج: ۲: ۱۵۴).
- «هَلْ هُوَ الْحَاكِمُ بِمَعْنَى الْقَاضِيِّ أَوْ الْحَاكِمُ بِمَعْنَى وَلِيِّ الْأَمْرِ؟ وَالصَّحِيحُ هُوَ الثَّانِي» (هاشمی شاهرودی، بی تا: ۲۱۹).

و نقدِ روایتِ مخالف و ضعف‌های آن

روایتی که می‌گوید «اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ» از نظر سند ضعیف است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج: ۲۴: ۲۶۶) و با عمل ائمه علیهم‌السلام در تعیین قضات برای مردم در زمان خودشان نیز ناسازگار است. حتی اگر آن را بپذیریم، نافی معنای اعم «حاکم» در روایت عمر بن حنظله نیست؛ زیرا شیوع یک معنا در برخی نصوص، با وجود قرائن صریح خلاف، نمی‌تواند بر همه موارد حاکم باشد.

در نتیجه، قرائن متعدد نحوی، معنایی، سؤالی و نقلی در روایت عمر بن حنظله، دلالت روشن «جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» بر ولایت عامه و سلطه سیاسی فقیه را اثبات می‌کند و حمل آن بر معنای صرف قضاوت تحکیم را غیرقابل قبول می‌سازد.

#### ۴. واکاوی ظرفیت‌های معنایی «جعل» در روایت

در بررسی دلالت روایت عمر بن حنظله بر نصب فقیه به مقام ولایت، یکی از پرسش‌های زبانی-تفسیری بر محور واژه «جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» متمرکز می‌شود. پرسش این است که آیا این تعبیر صرفاً به معنای «معرفی» فقیه برای حل اختلافات است یا ظهور در «نصب» و واگذاری منصب ولایی دارد؟ برخی با استناد به آیاتی مانند «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاءً» (زخرف: ۱۹) مدعی شده‌اند که «جعل» در اینجا نیز به معنای معرفی و پنداشت است و امام علیه‌السلام صرفاً فقیه‌ی را برای حکمیت معرفی کرده‌اند، نه اینکه او را به مقام ولایت منصوب فرموده باشند (صالحی نجف‌آبادی، بی تا: بخش اشکالات ده‌گانه).

برای پاسخ، نخست ظرفیت‌های معنایی ریشه «جعل» را بررسی می‌کنیم، سپس قرائن درونی روایت را می‌سنجیم و در نهایت حکم می‌کنیم که کدام معنا با سیاق سازگارتر است.

الف - گستره معنایی «جعل» و لزوم قرینه برای تعیین مراد: واژه «جعل» لفظی مشترک است و اهل لغت و اصولیان پنج کاربرد اصلی برای آن برشمرده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج: ۱: ۱۹۷؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج: ۲: ۳۹):

- آغاز و شروع فعل (جَعَلَ زَيْدٌ يَقُولُ).
- ایجاد شیء به صورت تکوینی محض (وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ) (انعام: ۱).

- ایجاد شیء از شیء (وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا) (نحل: ۸۱).
  - تبدیل و تغییر حالت (جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا) (بقره: ۲۲).
  - اعتبارگذاری و جعل تشریحی (حق یا باطل) (إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ وَجَاعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (قصص: ۷) و (الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ) (حجر: ۹۱).
- بنابراین، اراده هر یک از این معانی نیازمند قرینه معینه است. صرف ورود «جعل» در برخی آیات به معنای معرفی یا پنداشت، دلیل نمی‌شود که در روایت عمر بن حنظله نیز همین معنا مراد باشد، مگر آنکه قرینه‌ای اقامه شود.

قرائن سیاقی روایت بر دلالت «جعل» بر نصب، نه معرفی صرف: در روایت عمر بن حنظله چندین قرینه روشن وجود دارد که معنای «جعل» را از معرفی ساده فراتر می‌برد و در مقام جعل منصب و نصب ولایی قرار می‌دهد:

الف) نهی مطلق از تحاکم به طاغوت و بیان وظیفه جایگزین با تعبیر خبری مُنْشِئ: امام علیه‌السلام ابتدا تحاکم به «طاغوت» را به طور مطلق حرام می‌کنند. «طاغوت» عنوانی عام است که هر معبود غیر خدا و هر حاکم جائز غیرمأذون از سوی خدا را شامل می‌شود (طبرسی، ۱۴۱۲ق، ج: ۳: ۱۰۱؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج: ۱: ۵۲۲).

ب) پس از این نهی قاطع، راوی می‌پرسد: وظیفه شیعیان چیست؟ امام در پاسخ نمی‌فرماید «تَحَاكَمُوا...»، بلکه با جمله خبری قطعی می‌فرماید: «يَنْظُرَانِ إِلَى رَجُلٍ مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ قَضَاءَنَا...».

ج) استعمال جمله خبری در مقام انشاء، ظهور در وجوب قوی‌تر از صیغه امر دارد؛ زیرا مولی تحقق فعل را مفروض گرفته و به هیچ وجه به ترک آن راضی نیست (خراسانی، ۱۴۰۹ق: ۹۲).

د) امر صریح در «فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكَمًا» و اصل وجوب در اوامر: امام علیه‌السلام سپس به صراحت می‌فرماید: «فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكَمًا». این فعل امر است و طبق مبنای مشهور اصولی، اصل در اوامر، وجوب است مگر قرینه صارفه وجود داشته باشد. در روایت هیچ قرینه‌ای بر استحباب نیست. اگر مقصود صرف معرفی بود، الزام به رضایت بر حکمیت چنین شخصی بی‌معنا می‌شد.

و) شدت نفوذ حکم و مساوی دانستن رد آن با رد حکم امام و خدا: در پایان روایت، امام علیه‌السلام می‌فرماید هر کس حکم چنین فقیه‌ی را رد کند، حکم امام را رد کرده و رد حکم امام در حد رد حکم خدا و نزدیک به شرک است. این میزان از نفوذ، حجیت و الزام تبعیت تنها با نصب ولایی سازگار است، نه معرفی یک داور عادی.

در نتیجه با وجود تنوع معنایی «جعل»، قرائن متعدد سیاقی، نحوی و محتوایی روایت عمر بن حنظله (نهی مطلق از طاغوت، جمله خبری در مقام انشاء، امر صریح به رضایت، و شدت نفوذ حکم) همگی ظهور روشن در معنای نصب و جعل منصب ولایی دارند. حمل «جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» بر معرفی صرف، ظهور لفظ و سیاق را نادیده می‌گیرد و با روح روایت ناسازگار است و واژه «جعل» در روایت عمر بن حنظله ظهور آشکار در نصب فقیه به مقام ولایت و حاکمیت دارد.

که پس از آن از رجوع به «سلطان جائر» نیز نهی شده است، روشن می‌شود که دو حوزه متفاوت مورد نظر است: حوزه قضاء و داوری و حوزه سلطنت و قدرت اجرایی.

در این روایت تنها قاضی منصوب شده است، اما در روایت عمر بن حنظله — چنان که امام خمینی توضیح می‌دهد — هم قاضی و هم حاکم مجری تعیین شده‌اند؛ امری که تفاوت محتوایی دو روایت را آشکار می‌کند و مانع قیاس میان آنهاست (خمینی، ۱۹۷۰: ۹۳).

همچنین در «ماوراء الفقه» آمده است که این روایت به روشنی بر نصب فقیه به عنوان قاضی دلالت دارد؛ اما منصب قضاء ملازم با ولایت عامه نیست. هر ولی عام می‌تواند قضاوت کند، اما هر قاضی، شأن ولایت عامه ندارد؛ از این رو استدلال از اخص به اعم امکان‌پذیر نیست (صدر، ۱۹۹۹: ۶۲).

در «مجمع الفائده» نیز از این روایت دلالت بر تجزی در اجتهاد و جواز قضاء برای مجتهد متجزی نتیجه گرفته شده است؛ امری که بار دیگر نشان می‌دهد حوزه بحث، محدود به قضاء است نه ولایت (اردبیلی، ۱۹۸۳: ۸).

سه نکته تکمیلی بحث:

- «مجتهد متجزی» یعنی فقیه‌ای که تنها در بخشی از ابواب فقه قدرت استنباط دارد؛ برخلاف مجتهد مطلق که توان استنباط در ابواب گوناگون فقه را داراست (فیروز آبادی، ۱۹۸۰: ۱۶۸).
- با توجه به محدود بودن قلمرو روایت ابو خدیجه، روشن تر می‌شود که تطبیق روایت عمر بن حنظله بر آن و فروکاستن «حاکم» در آن روایت به معنای «قاضی تحکیم» صحیح نیست؛ به‌ویژه آنکه در روایت عمر بن حنظله هر دو ساحت قضاء و ولایت اجرایی مورد اشاره قرار گرفته است.
- در نقل وسائل الشیعه از روایت دوم، تعبیر «قد جعلته علیکم قاضیا» آمده است، اما در نسخه تهذیب واژه «علیکم» وجود ندارد. از آنجا که شیخ حر عاملی روایت را از تهذیب نقل می‌کند، به نظر نزدیک‌تر است که «علیکم» در وسائل از اشتباهات املائی باشد و در اصل روایت وجود نداشته باشد (حر عاملی، ۱۹۹۱: ۱۳۹) (طوسی، ۱۹۷۰: ۲۱۹).

## ۲. بررسی شمول نصب فقیه بر اعصار آینده

عبارت امام علیه‌السلام «رَجُلًا يَعْرِفُ حَلَالَنَا وَ حَرَامَنَا» و «اجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ»، به نظر می‌آید صراحتاً متوجه فقهای زمان خود امام باشد؛ زیرا امام از مردم می‌خواهد «فردی از خودتان» که حلال و حرام ما را می‌داند بیابند و او را حکم قرار دهند. از این منظر، اگر قرار بوده فقیهان دور آینده به‌عنوان والی تعیین شوند، تعبیر «منکم» مغایر ظاهر متن است، زیرا در زمان پرسش چنین مصادیق خارجی وجود داشته‌اند و قرینه‌ای بر ارجاع به فقهای بعدی نیست.

اما با دقت در روایت به نظر می‌رسد که پذیرش نصب ولایت برای اعصار متعدد یا استمرار نصب فقها، منافاتی با دعوت امام به مراجعه به فقهای حاضر در آن زمان ندارد. به بیان دیگر، اگر امام حکم کلی کرد که «من او را بر شما حاکم ساخته‌ام»، این حکم کلی شامل هر دو حال می‌شود:

## گفتار دوم: بایستگی‌ها ارتباط معنایی روایت در اثبات

### محدوده ولایت فقیه

#### ۱. تحلیل تطبیقی عموم جواب در صحیح عمر بن

##### حنظله و خصوص سؤال در روایت ابی خدیجه

در بررسی روایت عمر بن حنظله گاه چنین پنداشته شده است که این حدیث صرفاً ناظر به «قاضی تحکیم» است و هیچ ارتباطی با مقام ولایت و زمامداری فقیه ندارد. استناد این دیدگاه آن است که پرسش عمر بن حنظله درباره رجوع اصحاب امام به قضاوت جور برای حل اختلافات مالی بوده و پاسخ امام نیز تنها آنان را از مراجعه به قاضیان طاغوت بازداشته و توصیه کرده است عالمی آگاه به معارف اهل بیت را میان خود حکم قرار دهند. همچنین در روایت ابو خدیجه — که از نظر مضمون با حدیث عمر بن حنظله هم‌سنخ شمرده شده — واژه «قاضیاً» آمده است، و از این رو «حاکماً» در روایت عمر بن حنظله نیز به معنای حکم و قاضی تحکیم دانسته می‌شود، نه والی و زمامدار.

با این همه، تحلیل دقیق نشان می‌دهد چنین برداشتی تنها بر اساس «خصوص سؤال» شکل گرفته و از «عموم جواب» غفلت شده است؛ قاعده مسلم اصولی «العبرة بعموم الجواب لا بخصوص السؤال» روشن می‌سازد که حتی اگر پرسش درباره حل نزاع مالی باشد، دلالت پاسخ منحصر به همان مورد نیست. برای روشن‌تر شدن این نکته، لازم است نخست دو روایت ابو خدیجه — که معمولاً برای هم‌عرض نشان دادن آن با روایت عمر بن حنظله به آنها استناد می‌شود — نقل و بررسی شوند.

در منابع، دو نقل مشابه از روایت مشهور ابو خدیجه وارد شده است. در نقل نخست، امام صادق علیه‌السلام از رجوع شیعیان به «اهل جور» نهی می‌کند و دستور می‌دهد فردی از میان خودشان را که «چیزی از قضاوت ما» می‌داند به داوری بگمارند؛ زیرا امام او را به عنوان قاضی قرار داده است (کلینی، ۱۹۵۷: ۴۱۲) (طوسی، ۱۹۷۰: ۲۱۹). در نقل دوم نیز به صراحت از مراجعه در نزاع‌ها به «فساق» و «سلطان جائر» منع شده و بار دیگر فردی که «عارف به حلال و حرام ما» است به عنوان قاضی معرفی شده است (حر عاملی، ۱۹۹۱: ۱۳۹).

از ظاهر این دو روایت دانسته می‌شود که موضوع آنها محدود به اختلافات حقوقی و دعاوی مالی است و در همین محدوده نیز شخص مورد رجوع، در حد آگاهی اجتهادی متجزی تعریف شده است؛ کسی که «یعلم شیئاً من قضاتنا» یا «قد عرف حلالنا و حرامنا». چنین مرتبه‌ای از علم برای منصب قضاوت کفایت می‌کند، اما هرگز شأن ولایت عامه و زمامداری امت را اقتضا نمی‌کند؛ زیرا زمامدار باید در حد «اجتهاد مطلق» صاحب قدرت استنباط در ابواب مختلف شرعی باشد. همین برداشت نیز در کلام فقها و بزرگان مورد تأکید قرار گرفته است.

امام خمینی رحمه‌الله با تحلیل دقیق‌تر همین روایت یادآور می‌شود که تعبیر «تداری فی شیء» در روایت، کاملاً در حوزه اختلافات حقوقی است. توضیح ایشان این است که نهی از رجوع به «فساق» در این روایت، ناظر به قضاتی است که از سوی حکام جور عهده‌دار منصب قضا بودند؛ و از آنجا

هم همین فقهای موجود که می‌توانند در اختلافات روزمره حکم کنند و هم امتدادِ نصب برای اعصار بعدی. پس ظاهر «منکم» به معنای بهره‌گیری عملی از مصادیق معاصر است، نه نفی شمول حکم برای آینده؛ در واقع ظاهر «منکم» و «راجلُ يعرفُ حالنا» به معنای ارجاع عملی به فقهای حاضر در آن عصر است، اما این قرینه مانع شمول حکم کلی امام در زمان‌های بعدی نیست؛ نصب فقیه می‌تواند هم زمان حاضر را پوشش دهد و هم امتداد تاریخی داشته باشد.

### ۳. تحلیل انتقادی تحدید قلمرو ولایت با ضمائر خطاب در روایت

از ظاهر ضمائر «منکم» و «علیکم» این نتیجه گرفته شده که خطاب حدیث منحصر به شیعه است — و بنابراین مقصود امام قاضی تحکیمی برای خود شیعیان آن عصر بوده، نه نصب زمامدار همه‌امت. پاسخ به این قرائت نیازمند درک تمایز میان «شمول حکم» و «لیاقتِ خطاب» است. تعبیر امام «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ...» از حیث لغوی و قرآنی نیز به صورت عموم بیان شده و مقصود خطاب مستقیم لزوماً استثنایی نیست. همان‌گونه که در آیات تکلیفی قرآنی خطاب به مؤمنان آمده ولی حکم اخلاقی یا تکلیفی واجب را برای غیرمؤمنان نقض نمی‌سازد، در این روایت نیز «منکم/علیکم» اشاره به شرط لیاقت مخاطب (قبول ولایت اهل بیت و التزام به مبانی آنها) دارد، نه حصر شمول ولایت به گروهی محدود. کسی که اصل ولایت و نیابت اهل بیت را نپذیرد، از حیث لیاقت، مشمول خطاب مستقیم امام نیست؛ اما این عدم لیاقت متفاوت از عدم شمول حکم است. بنابراین بیان «منکم/علیکم» نشانه خاص نمودن مخاطب در سطح خطاب لسانی است، نه دلیل منفی بر اطلاق حکم نصب فقیه به تمام شوون امت اسلامی؛ همانند این پاسخ در مورد شمول حکم وجوب روزه بر غیرمسلمانان نیز در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (بقره/۱۸۳) مطرح می‌شود.

### گفتار سوم: تعارضات و موانع گستره شمول نصب ولایت فقیه ناسازگاری میان رضایت به حکم و اطلاق حاکمیت فقیه

در ادامه مباحث مربوط به روایت عمر بن حنظله، این سؤال نیز مطرح شده است که اگر هدف امام علیه‌السلام نصب فقیه به عنوان زمامدار امت بوده باشد، چرا در عبارت «فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَمًا» بر رضایت طرفین دعوا نسبت به حکمیت فقیه تأکید شده است؟ چنین تأکیدی معمولاً درباره «قاضی تحکیم» است که پشتوانه اجرایی ندارد و پذیرش طرفین شرط اعتبار حکم او به شمار می‌رود. حال آنکه زمامدار، فرمانروای کل جامعه است و در اعمال ولایت نیازمند رضایت دو طرف نزاع مالی نیست. همین امر موجب شده است برخی، این تعبیر را دلیل بر آن بدانند که مقصود امام نصب فقیه در مقام داوری تحکیمی بوده نه ولایت عامه .

اما با توجه به تحلیل‌های پیشین روشن می‌شود که تأکید بر «رضایت به حکمیت» هیچ منافاتی با ولایت و زعامت عمومی فقیه ندارد. بیان امام علیه‌السلام تنها ناظر به بخشی از وظایف فقیه است؛ یعنی هنگامی که شیعیان درگیر نزاعی می‌شوند، حق مراجعه به دستگاه‌های قضایی جور را ندارند و باید حل نزاع را نزد فقهی ببرند که امام او را بر آنان حاکم قرار

داده است. بنابراین ذکر «فلیرضوا به حکماً» منحصر کردن شأن فقیه در داوری نیست، بلکه ناظر به فضای سؤال و مورد ابتلاء مردم است. محور استناد نیز همچنان عبارت صریح «فَأَنَّى قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» است که نصب فقیه را بر مقام حاکمیت نشان می‌دهد.

### ۲. تناسب سنجی تقیه به عنوان مانع تشریح یا مانع اجرا در دلالت نصب حاکم در عصر حضور

از سوی دیگر، اشکال دیگری نیز طرح شده است که اگر عبارت «جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» در این روایت به معنای تعیین والی و زمامدار باشد، در زمان امام صادق علیه‌السلام — که دوران سخت تقیه و فشار حکومت‌های وقت بود — تعیین زمامدار برای همان عصر امری لغو و نامعقول جلوه می‌کرد. به همین جهت این پرسش پدید آمده که چگونه ممکن است امام در پاسخ پرسشی درباره حل اختلاف مالی در زمان خود، فقیهان آینده در زمان‌های دور را به عنوان والی تعیین کند و این پاسخ را ناظر به موارد دور از دسترس قرار دهد؟ چنین برداشتی موجب می‌شود سؤال عمر بن حنظله بی‌پاسخ بماند.

اما این تحلیل نیز با دقت در مبانی و تصریحات بزرگان، از جمله امام خمینی رحمه‌الله، قابل پذیرش نیست. نخست اینکه نسبت دادن این دیدگاه به امام خمینی — مبنی بر اینکه جعل والی برای عصر خود امام صادق علیه‌السلام لغو است — مطابق با محتوای کتاب «ولایت فقیه» ایشان نیست. برعکس، امام خمینی در تفسیر عبارت «فَأَنَّى قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» به صراحت تأکید می‌کند که فرمان امام صادق علیه‌السلام فرمانی عام و فراگیر است؛ همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دوران حکومت ظاهری خود والیان را تعیین می‌کرد و مردم موظف به اطاعت بودند، امام صادق علیه‌السلام نیز به عنوان ولی امر مطلق بر همه فقها و مردم جهان ولایت دارد و می‌تواند هم برای زمان حیات و هم پس از آن، حاکم و قاضی تعیین کند. بر همین اساس، ایشان نصب فقیه در عصر امام صادق علیه‌السلام را امری مسلم دانسته و درصدد بیان استمرار آن در اعصار بعد هستند (خمینی، ۱۹۷۰: ۸۰-۸۱). علاوه بر این، مضمون روایت نیز به گونه‌ای است که تعمیم آن به زمان حیات امام و پس از آن، کاملاً قابل دفاع است. امام علیه‌السلام به صورت مطلق فرمایش می‌کند که شیعیان حق رجوع به حکام طاغوتی را ندارند؛ چه در زمان خود امام — که همان مورد سؤال است — و چه در دوران‌های بعد. اگر بپذیریم که امام فقط برای زمان‌های آینده زمامدار تعیین کرده و برای زمان خود هیچ مرجع مشروعی معرفی نکرده است، نتیجه‌ای نامعقول حاصل می‌شود: مردم از رجوع به طاغوت منع می‌شوند، اما مرجع جایگزین نیز معرفی نشده است. چنین وضعی خلاف حکمت تشریح و هدایت امت است.

در نتیجه، همان‌گونه که نهی از مراجعه به طاغوت با وجود فضای تقیه قابل فهم و کاربردی بود، نصب زمامدار نیز هیچ ناسازگاری با شرایط تقیه ندارد. تقیه مانع اجراست، نه مانع تشریح و نصب. بنابراین نصب فقیه بر مقام ولایت در روایت عمر بن حنظله، هم برای زمان امام و هم برای اعصار پس از آن معنا دارد و پاسخ امام به سؤال عمر بن حنظله کاملاً با نیاز واقعی

پرسش منطبق است.

### ۳. تحلیل انتسابِ نصب ولایت به امام

دو پرسش در نسبتِ نصب امام و نقش ارجاعی در عبارت «جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ» در روایت جلوه‌گر می‌شود: آیا انتسابِ نصبِ ولایت به امام علیه‌السلام به معنای استقلالِ عملِ اوست که در برابرِ خدا قرار گیرد؟ و آیا نص «جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ» را باید صرفاً به خودِ امام نسبت داد یا این نسبت را می‌توان به خداوند نیز نسبت داد؟

برای پاسخ باید به نسبتِ علی و وصفی میان فعل انسانی (گفتارِ امام) و اراده الهی توجه کرد. در متن‌های نقلی و قرآنی، نسبتِ مأموریت‌ها و انتصاب‌ها معمولاً به یک واسطه انسانی نیز بازگویی می‌شود بی‌آنکه استقلالِ آن واسطه را در برابرِ خدا ایجاد کند. به‌مثال، فرماندهی که به سرباز دستور شلیک می‌دهد هم «مباشراً» (سرباز تیرانداز) و هم «امرکننده» (فرمانده) در ارتکابِ نتیجه دخیل‌اند؛ هر دو به تعبیر مختلف «تصرف» در وقوع فعل دارند. به‌طور ممانئ، اگر امام علیه‌السلام فقیهی را «جَعَلَ» یا «جَعَلَهُ عَلَيْكُمْ» معرفی کند، این «جعل» هم می‌تواند از جانبِ امام گزارش شود و هم — از حیثِ علتِ غیبی و مشروعیتِ نهایی — نسبت به خداوند قابل ارجاع باشد، زیرا اهل‌بیت مأذون و منصوص از سوی پروردگارانند و فرمایششان مشعر به اذن و مشیت الهی است (ماینطق عن الهوی). بنابراین انتسابِ نصب به امام نه به معنای استقلالِ مقابلِ خداست و نه به نفی نسبتِ الهی؛ بلکه رابطه‌ای طولی و توأماً معلولِ ولایت الهی و اعلامِ امام است. اشکال تنها در صورتی موجه می‌شد که برای امام استقلالِ خودسرانه در برابرِ خدا قائل شویم که چنین فرضی صحیح نیست و نقلی/اعتقادی مردود است.

### ۴. تبیین لزومِ نصبِ واحدِ حاکم و نفی تعدد در یک عصر

مسئله دیگری که در مقابله با دلالتِ روایت مطرح شده، ترس از «تعددِ حاکمان» در یک زمان است: آیا پذیرشِ نصبِ فقیه به معنای آن است که در هر عصر چندین فقیه به‌طور هم‌عرض و هم‌زمان حاکم باشند که نتیجه آن هرج‌ومرج خواهد بود؟ این اشکال بر ظاهری از روایت انگشت می‌گذارد و از بدیهیاتِ عقلی کمک می‌گیرد. پاسخ منطقی و نقلی در چند محور است: (أ) اصلِ فحوصِ مخصص‌ها و مقیدها قبل از اجرای اطلاق: هیچ‌گاه اجرای یک حکم عام (اعم از نقلی یا عقلی) بی‌پیشینه بررسی مخصص‌ها و مقیدها روا نیست؛ یعنی عمل به عام یا اطلاق قبل از فحوص از مخصص و مقید جایز نیست (گلپایگانی، ۱۴۱۶ق، ج: ۱؛ ۴۵۱؛ فریده الاسلام، بی‌تا: ۸۵). بنابراین حتی اگر صدر روایت عمر بن حنظله را مطلق بخوانیم، اجرای آن مشروط به جست‌وجوی مخصص‌ها و مقیدهای موجود است.

(ب) نشانگان نقلی و قرائن متنی محدودکننده: خودِ متون نقلی و روایی قرائنی را ارائه می‌دهند که منصب حاکمیت را مشروط به واجدِ صفاتِ ویژه‌ای می‌کنند:

• روایت صحیح‌السند از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ

مَتَكَلِّفٌ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج: ۵؛ ۲۶). هر کس بر مردم حاکمیت جوید در حالی که در میان مسلمانان کسی عالم‌تر و شایسته‌تر از او وجود دارد، گمراه و متکلف است.

این حدیث دلالت می‌کند که منصب حکومت مختص اعلم و شایسته‌ترین است و تا چنین شخصی موجود باشد، نوبت به دیگران نمی‌رسد.

ذیل خودِ روایت عمر بن حنظله نیز نشان می‌دهد که حتی در قضاوت — که امری فردی‌تر است — وقتی دو نفر از هر جهت برابر باشند، امام علیه‌السلام باز هم تساوی را نمی‌پذیرد و به اولویت‌هایی چون افضلیت، عدلیت، راستگویی در نقل حدیث و ورع اشاره می‌فرماید. به طریق اولی در منصب ولایت عامه و زمامداری جامعه که بیان وظایف کل امت را بر عهده دارد، این محدودیت شدیدتر خواهد بود.

(ت) استدلال عقلانی بر عدم اتحادِ منصبِ حاکم در عرض: عقل سلیم حکم می‌کند که منصب حاکمیت عمومی یک جامعه (که اقتضای نظم و وحدت سیاسی را دارد) قابل تقسیم عرضی بین چندین نفر در یک زمان و مکان نیست. این قرینه عقلیه قطعی خود نوعی مخصص ظاهری است: روایت نصب دلالت بر مشروعیت و وعده ولایت فقیه دارد، اما اجرای عملی آن متوقف بر تحقق شرط «شایستگی واحد» است؛ یعنی رابطه طولی است: با وجود افضله، نوبت به فقیه نمی‌رسد؛ با وجود اعلم، نوبت به عالم نمی‌رسد؛ با وجود عدل، نوبت به عادل نمی‌رسد.

در واقع روایت عمر بن حنظله در عین اطلاق لفظی، با وجود مخصص‌ها و مقیدهای نقلی (روایت اعلم، ذیل خود روایت) و قرینه عقلیه واضح (امتناع تعدد حاکم در عرض)، عملاً به نصبِ یک ولی فقیه واحد در هر عصر دلالت می‌کند. بنابراین نه تنها هرج‌ومرج لازم نمی‌آید، بلکه روایت خود بهترین ضامن وحدت و نظم سیاسی در جامعه شیعی است.

### نتایج تحقیق

تحقیق حاضر با واکاوی ظرفیت‌های دلالتی صحیح‌ه عمر بن حنظله نشان داد که این متن فقهی-تاریخی، فراتر از یک توصیه اخلاقی یا دستورالعمل محدود به فصل خصومت، در مقام «تأسیس ساختار جایگزین» برای نظام سیاسی و قضایی طاغوت است. یافته‌های پژوهش مؤید آن است که هرچند بستر صدور روایت، نزاعی مالی است، اما پاسخ امام (ع) با تکیه بر استدلال‌های قرآنی و استفاده از ادوات عطف («سلطان و قضاة»)، دایره حکم را به نفی کلیت مرجعیت جائر تسری می‌دهد. در واقع، امام با نفی مشروعیت از دوگانه «قدرت اجرایی-قضایی» حاکمان جور، بر ضرورت پیوند میان فقاقت و حاکمیت تأکید ورزیده و فقیه جامع‌الشرایط را به عنوان تنها مرجع مأذون در ساحت اداره امور جامعه معرفی نموده است.

در لایه‌ای عمیق‌تر، این پژوهش با پاسخ به شبهات سه‌گانه «لفظی»، «معنایی» و «تعارضات اجرایی»، اثبات نمود که عبارت کلیدی «جعلته علیکم حاکماً» بر نصب منصب (Status) دلالت دارد و نه صرفاً معرفی شخص. تحلیل تطبیقی نشان می‌دهد که مفاهیمی چون «حکم» در سیاق

این روایت، نه به معنای قاضی تحکیم فاقد قدرت الزام، بلکه به معنای دارنده شأن قضا در ذیل مقام والای «حاکمیت» است. همچنین، تحدید خطاب به «عصر حضور» یا «جامعه شیعه»، با جاودانگی ملاک‌های قرآنی مورد استناد امام (ع) و ضرورت عقلی حفظ نظام امت در تناقض است؛ لذا دلالت روایت بر ولایت عامه فقیه، از حیث مبانی زبان‌شناختی و قواعد اصولی، دلالتی مستحکم و خدشه‌ناپذیر ارزیابی می‌شود.

در نهایت، تحقیق به این نتیجه رهنمون شد که چالش‌های اجرایی نظیر «تقیه» یا «تعدد فقها»، مانعی برای تشریح اصل ولایت نبوده و تنها به ساحت «اجرا» بازمی‌گردد. مکانیزم‌های درونی روایت، از جمله تأکید بر معیار «افقهیت» و «اعدلیت» در ذیل حدیث، صراحتاً راهبرد جلوگیری از هرج و مرج و نفی تعدد حکام در عرض یکدیگر را پیش‌بینی کرده است. بنابراین، صحیحۀ عمر بن حنظله پیوندی ناگسستنی میان «دانش فقهی» و «مدیریت سیاسی» ایجاد می‌کند که در آن، فقیه نه فقط به عنوان مفسر شریعت، بلکه به عنوان جایگزین مشروع سلطان و قاضی جائر، مسئولیت صیانت از حقوق عامه و اقامه عدل را بر عهده دارد.

## منابع

قرآن کریم

ابن اثیر، مبارک بن محمد (بی‌تا). النهایه فی غریب الحدیث والأثر (ج ۲). قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

اردبیلی، احمد بن محمد (مقدس اردبیلی). (۱۹۸۳). مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان (تحقیق مجتبی عراقی و دیگران، جلد ۱۲). قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ق). البرهان فی تفسیر القرآن (ج ۱، تحقیق قسم الدراسات الإسلامیة). تهران: بنیاد بعثت.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق). وسائل الشیعه (ج ۱). قم: مؤسسه آل‌البتیت. خراسانی، محمدکاظم (آخوند) (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول. قم: مؤسسه آل‌البتیت.

خمینی، روح‌الله. (۱۴۳۵). ولایت فقیه. بیروت: ناشر نامشخص.  
راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن (ج ۱، تحقیق صفوان عدنان داودی). دمشق: بیروت: دار العلم.

صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (بی‌تا). ولایت فقیه و حکومت صالحان. تهران: نشر مشخص نشده.

صدر، سید محمد باقر (۱۴۲۰ق). ماوراء الفقه (ج ۹، تحقیق جعفر هادی دجیلی). بیروت: دار الأضواء.

صدر، سید محمد باقر (شهید). (۱۴۲۰). ماوراء الفقه (جلد ۹). بیروت: دار الاضواء.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن (ج ۳). تهران: ناصر خسرو.

طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی). (۱۹۷۰). تهذیب الاحکام (جلد ۶). تهران: دار الکتب الاسلامیه.

فریده الاسلام، علی (بی‌تا). مجمع الفرائد. قم: نشر مشخص نشده.

فیروز آبادی، سید مرتضی حسینی. (۱۴۰۲). عنایه الاصول فی شرح کفایه الاصول (جلد ۶). بیروت: المکتبه الاسلامیه.

قرشی، سید علی‌اکبر (۱۳۷۱). قاموس قرآن (ج ۲). تهران: دار الکتب الإسلامیه.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

گلپایگانی، سید محمد رضا (۱۴۱۶ق). افاضة العوائد (ج ۱). قم: دار القرآن الکریم.

لنگرودی، سید مرتضی حسینی (بی‌تا). الرسائل الثلاث. قم: نشر مشخص نشده.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار (جلدهای ۲۴ و ۹۲). بیروت: دار إحياء التراث العربی.

مرتضوی لنگرودی، سید محمد حسن (بی‌تا). الدر النضید فی الاجتهاد والتقلید (ج ۲). قم: نشر مشخص نشده.

نشوان الحمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ق). شمس العلوم ودواء کلام العرب من الکولم. بیروت: دار الفكر المعاصر.

هاشمی شاهرودی، سید محمود (بی‌تا). مقالات فقهیه. قم: بیجا.